

طباطبایی و المیزان (پرسش‌ها و پاسخ‌ها) - منصور پهلوان

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال پانزدهم، شماره ۵۷ «ویژه قرآن‌بسنده‌گی»، زمستان ۱۳۹۶، ص ۹-۳۳

طباطبایی و المیزان (پرسش‌ها و پاسخ‌ها)

این مقاله را تقدیم می‌کنم به عالمی که چون به زیارت مشاهد مشرفه می‌رفت، مؤدبانه در گوشه‌ای می‌ایستاد، اشک می‌ریخت و زیارت جامعه کبیره را از حفظ می‌خواند.^۱

تقدیم به علامه طباطبایی

منصور پهلوان*

چکیده: طباطبایی برای قرآن کریم معنای تنزیلی و تأویلی قائل است و در تفسیر المیزان می‌کوشد با استمداد از سیاق و آیات دیگر، معنای تنزیلی را بیان کند. همچنین او ذکر مصادیق را تفسیر نمی‌داند و غالباً از ذکر مصادیق امتناع ورزیده است. صاحب تفسیر المیزان معتقد است با ارجاع متشابهات به محکّمات معانی مراد متشابهات کشف می‌شود و مقصود از تفسیر قرآن به قرآن نیز همین امر است. او می‌گوید: گرچه قرآن مشتمل بر مجملات است، ولی این امر باعث نمی‌شود که ما قرآن را کتابی نامفهوم و گنگ بدانیم. قرآن کتابی روشن و گویاست و روشن کننده هر چیز دیگری نیز هست. طباطبایی گرچه در گفتار، بسندگی قرآن به قرآن در تفسیر را مطرح می‌کند، اما در عمل معتقد به نیازمندی تفسیر به سنت است و در مواردی پر شمار به این نیازمندی اعتراف کرده است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر؛ تأویل؛ مصداق؛ خصوص؛ متشابه؛ حجیت؛ الجری.

۱. مرحوم علامه‌ی طباطبایی همه ساله برای زیارت امام رضا (علیه السلام) به مشهد مشرف می‌شدند و با ادب و احترام خاصی زیارت را بجا می‌آوردند. یکی از دوستان مشهدی ما آقای مهندس محمد تقدمی می‌گوید در اوائل انقلاب یک روز آن بزرگوار را در خیابان می‌بیند که پیاده برای زیارت می‌روند. او با خود می‌گوید من هم که برای زیارت می‌روم، خوب است ببینم ایشان چگونه زیارت می‌کنند و به دنبال ایشان به حرم می‌رود. او می‌گوید: آن مرحوم جایی در برابر ضریح ایستاد و در حالی که گاه اشک می‌ریخت تمام فقرات زیارت جامعه را از حفظ خواند و مرا نیز به شدت منقلب کرد.

المیزان فی تفسیر القرآن بالقرآن از مهمترین تفاسیری است که در دوره معاصر توسط عالم ربانی و دانشمند والا مقام علامه سید محمدحسین طباطبایی - قدس سره - به نگارش در آمده است و در سطحی وسیع مورد استفاده مسلمانان و قرآن پژوهان واقع شده و تأثیر چشمگیری بر تفاسیر پس از خود داشته است. سئوالات عدیده‌ای هم در باب این تفسیر از سوی منتقدان مطرح شده است و بعضی از آنها را هم خود نگارنده از مؤلف بزرگوار آن پرسش کرده و از ایشان پاسخ شنیده است.^۱ در زیر به ارزیابی و نقد این تفسیر در قالب چند پرسش و پاسخ مبادرت شده است:

سؤال: تعریف علامه طباطبایی از تفسیر چیست و ویژگیهای تفسیر او چیست؟
 پاسخ: در ابتدای تفسیر المیزان تفسیر چنین تعریف شده است: هو بیان معانی الایات القرآنیة و الکشف عن مقاصدها و مدالیلها. یعنی تفسیر عبارت است از بیان معانی آیات قرآن و پرده‌برداری از مقصودها و مدلول‌های آن. از این تعریف معلوم می‌شود که بیان معانی تنزیلی و ایضاح دلالت لفظی آیات مورد نظر مفسر است و نه بیان معنی تأویلی و باطنی آیات.

اما پیش فرضها و اصولی که این تفسیر بر آنها استوار است، عبارت است از: گنگ و مرموز نبودن قرآن کریم، تفاوت تفسیر با تأویل، تفاوت تفسیر با ذکر

۱. در سال ۱۳۵۴ و روز میلاد امام رضا (علیه السلام) به اتفاق یکی از دوستان صمیمی (که اکنون معاون اقتصادی رئیس جمهور است) به ملاقات علامه سید محمد حسین طباطبائی رحمه الله رفتیم تا سئوالات خود را در زمینه تفسیر قرآن به قرآن از ایشان بپرسیم. در آن سال‌ها تألیف تفسیر المیزان پس از بیست سال به پایان رسیده بود و کتاب قرآن در اسلام ایشان نیز به تازگی منتشر شده بود و سئوالات زیادی در باره تفسیر قرآن به قرآن در اذهان ما بود. ساعت ۹ صبح در منزل ایشان در خیابان صفائیه کوچی مسعود بودیم و در اتاق دوازده متری ملاقات ایشان که در مجاورت در ورودی منزل بود شرفیاب محضرشان شدیم. چهره‌ی نورانی و سلوک روحانی ایشان هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کرد. دو زانو روی زمین می‌نشستند و به احترام مراجعین و مهمانان به پشتی و دیوار تکیه نمی‌دادند. پس از احول‌پرسی کوتاه سئوالات خود را آغاز کردیم. بعضی از پرسش و پاسخ‌های آن دیدار در این مقاله آمده است.

مصادیق، حجیت ظواهر قرآن، لزوم تدبر و تعقل در قرآن، حجیت روایات متواتره در تفسیر، قابل تفسیر بودن قرآن با قرآن، نسبی بودن متشابهات و نیازمندی تفسیر به روایات در موضوعاتی از قبیل فروعات و احکام، سرگذشت انبیاء و امتها، احوال معاد و جزئیات آن.

سؤال: آیا "المیزان" اولین تفسیری است که قرآن را با قرآن تفسیر کرده است؟ پاسخ: نه، می‌گویند سابقه این نحوه از تفسیر به دوران پیامبر اکرم باز می‌گردد و خود پیامبر در مواردی چند آیات قرآن را با استفاده از آیات دیگر تفسیر فرموده‌اند، بعد از آن هم ائمه اطهار علیهم‌السلام از این روش استفاده کرده‌اند.

در میان صحابه و تابعین نیز این روش معمول بوده و بعضاً در تفسیر آیات از آیات دیگر سود می‌برده‌اند. در میان اهل تسنن، ابن تیمیه می‌گوید: اصح طرق التفسیر أن تفسر القرآن بالقرآن (مقدمه فی اصول التفسیر ۹۳) ابن کثیر در تفسیرش مدعی است که قرآن را با قرآن تفسیر کرده است و در مواردی که امکان نداشته از سنت بهره گرفته است. (عمدة التفسیر ۱/۴۱) و سیوطی نیز این معنا را تأیید می‌کند. (الاتقان ۲/۱۷۷)

در میان شیعه، علامه طباطبائی در این باره می‌گوید: بهترین طریق تفسیر استمداد از تدبر و استنطاق معنای آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایت در مورد امکان است (قرآن در اسلام/۸۱) و آیت‌الله خویی نیز که مقارن با نگارش تفسیر المیزان اقدام به تألیف تفسیر البیان کرده است، می‌نویسد: احسن التفسیر تفسیر القرآن بالقرآن حیث یمکن فهم معنی الآیة من خلال آیات أخرى. (صراط النجاة مع حواشی التبریزی ۱/۴۶۹)

سؤال: آیا تمامی تفاسیر قرآن با قرآن مطابق یکدیگر است و آیات را به گونه واحد تفسیر کرده‌اند؟

پاسخ: نه، مسلماً تفسیر ابن تیمیه و ابن کثیر و سیوطی با تفسیر علامه طباطبایی و سایر امامیه متفاوت و گاهی در نقطه مقابل است و برای آنکه مطلب روشن تر شود مثالی ذکر می‌کنیم:

امامیه و طباطبایی در تفسیر آیه "الی رها ناظره" با استفاده از آیه "لاتدرکه الابصار" می‌گویند: چون دیدگان ما خدا را ادراک نمی‌کند، پس آیه اول به این معنی است که روی‌ها به جانب "رحمت" پروردگار است.

اما اشاعره و سیوطی در تفسیر خود می‌گویند: آیه الی رها ناظره دلالت بر آن دارد که در قیامت خدا رؤیت می‌شود و آیه لاتدرکه الابصار را چنین تفسیر می‌کنند که دیدگان بر او احاطه ندارد.

یعنی نقش مفسر در تفسیر قرآن به قرآن بسیار زیاد است، به گونه‌ای که گاه دو تفسیر قرآن به قرآن ممکن است متفاوت و یا در مقابل هم باشند.

سؤال: پس ویژگی تفسیر المیزان چیست و چه تفاوتی با تفسیر ابن کثیر دارد؟
پاسخ: علامه طباطبایی معتقد است که روش تفسیری ایشان مطابق روش تفسیری پیامبر اکرم و ائمه اطهار است و محتوای المیزان هم با معارف حقیقی و قطعی که از ناحیه آن ذوات مقدسه به دست ما رسیده است مطابقت دارد و به این مطلب هم در مقدمه تفسیر و هم به طور شفاهی مکرر تصریح فرموده‌اند.
در مقدمه تفسیر پس از یاد کرد از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم علیهم‌السلام مرقوم کرده‌اند:

و صدقهم الله تعالی فی علمهم بالقرآن حیث قال - عز من قائل: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. و قال: إنه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون. قد کانت طریقتهم فی التعلیم و التفسیر هذه الطریقة بعینها علی ما وصل إلینا من اخبارهم فی التفسیر.

و در پاسخ به سؤال فوق می‌فرمودند: "ما قبل از آنکه به این تفسیر آغاز کنیم یک دوره احادیث آن ذوات مقدسه را از مد نظر گذرانیده و از روش تفسیر قرآن به قرآن آنان بهره‌مند شده و همان‌ها را در این تفسیر آورده‌ایم."

برای نشان دادن نحوه بهره‌مندی از روایات در این تفسیر به ذکر مثالی اکتفا می‌شود:

در بحث "حرمت خمر" ایشان می‌گویند خمر در شریعت اسلام از ابتدا و از همان دوران مکه حرام بوده است و در اثبات آن می‌گویند:

اگر آیه "قل إنما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الإثم" را که در مکه نازل شده، به آیه "قل فیهما إثم کبیر" که در مدینه نازل شده، ضمیمه کنیم، نتیجه می‌شود که حرمت خمر به صراحت در مکه نازل شده است و عذری را برای متعذر باقی نگذاشته است. (المیزان ۶/۱۲۴)

اما این تفسیر قرآن به قرآن عیناً از حدیث امام رضا علیه السلام اتخاذ شده است و آن حدیث را صاحب تفسیر در بحث روایی از کتاب کافی و از علی بن یقطين چنین نقل می‌کند:

هل هی محرمة فی کتاب الله عز وجل؟ فان الناس انما يعرفون النهی عنها و لا يعرفون تحريمها.. فقال ابو الحسن علیه السلام: بل هی محرمة. فقال فی ای موضع هی محرمة فی کتاب الله عز و جل یا ابا الحسن؟ فقال قول الله تعالى: انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الإثم و البغی بغیر الحق الی ان قال: فاما الإثم فانما الخمر بعینها و قد قال الله تعالى فی موضع اخر: یسالونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعهما، فاما الإثم فی کتاب الله فهی الخمر و المیسر. (المیزان ۲/۲۰۷)

ملاحظه می‌شود که این تفسیر قرآن به قرآن امام رضا علیه السلام، عیناً در متن تفسیر المیزان آمده است، ضمناً طباطبایی تفاوت آیات نهی از شراب را در قرآن کریم می‌پذیرد، اما این تفاوت و تدریج را در مراتب تأکید نهی از آن می‌داند که در

آیات: لا تقربوا الصلاة و انتم سكارى (سوره نساء/۴۳) و فيهما اثم كبير و منافع للناس (سوره بقره/۲۱۹) و رجس من عمل الشيطان (سوره مائده/۹۰) از شرب آن نهی شده است و نه در اصل تشریح و تحریم آن.

با وجود آنکه بسیاری از مفسران می‌گویند آیات اولیه شراب نسخ گردیده، یا می‌گویند خمر در ابتدا حلال بوده و بعد مکروه و سپس حرام شده است، یا می‌گویند در این آیات ابهام و کنایه وجود دارد و نیازمند بیان و تصریح است، اما طباطبایی در پرتو ارشاد معلم حقیقی قرآن و روایات می‌گوید خمر از ابتدا حرام بوده است و روایات آن را در دنباله بحث نقل می‌کند. روایاتی همچون:

ما بعث الله نبيا الا بتحريم الخمر إن اول ما نھانی ربی عنه عبادة الأوثان و شرب الخمر ما بعث الله نبيا قط إلا و فی علم الله أنه اذا أكمل دینه کان فيه تحريم الخمر و لم یزل الخمر حراما. (المیزان ۶/۱۴۴)

یعنی علامه طباطبایی از معارف و تفسیر قرآن به قرآن ائمه اطهار بهره گرفته و آنها را در تفسیر خود آورده است.

سؤال: ویژگی‌های تفسیر المیزان چیست و علامه طباطبایی در این تفسیر بر چه اصولی پافشاری دارد؟

پاسخ: مهمترین اصولی که علامه طباطبایی بر آن تأکید دارد امور زیر است:

۱- قرآن کتابی گنگ و نامفهوم و مرموز و ناقص نیست و مرادات خود را با کلامی متین و استوار و در نهایت فصاحت بیان کرده است، او در اثبات این مدعا به آیاتی از قبیل " و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء" (النحل/۸۹) استناد کرده است. او می‌گوید قرآنی که تبیانا لكل شيء است و هر چیزی را روشن می‌کند، چگونه ممکن است برای خودش تبیان نباشد و برای فهم مرادات آن نیازمند اقوال دیگران باشیم؟

او گرچه معتقد است قرآن مشتمل بر مجملاتی است که تفصیل و تبیین آنها در سنت آمده است، اما این مجملات را گنگ نمی‌داند، مانند قوانین اساسی کشورها که گنگ نیستند ولی تفصیل مواد آنها در کتابهای دیگر آمده است.

۲- قرآن کریم کتابی است که ما را به تفکر و تعقل در آیاتش فرا خوانده است و ما باید در آیات آن اندیشه کنیم و با تدبر در آن به حقایق بلند نهفته در آن دست یابیم، او در اثبات این مدعا به آیاتی همچون "كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذکر أولوالالباب" (سوره ص/ ۲۹) استناد کرده و کسانی را که تعقل و تدبر در قرآن را روا نمی‌دارند با استشهاد به آیه "أفلا يتدبرون القرآن أم علی قلوب أفلها" (محمد/ ۲۴) مستحق سرزنش می‌داند.

۳- علامه طباطبائی مانند سایر اصولیان به معانی مدلول الفاظ و حجیت ظواهر قرآن معتقد است و بر آن تأکید می‌کند، او به مانند برخی از اخباریان نیست که عمل به قرآن را تنها زمانی جایز بداند که روایتی آن را تأیید کرده باشد.^۱

شیخ الفقهاء شیخ مرتضی انصاری - قدس سره - پس از نقل روایاتی که مستند اخباریان در عدم حجیت ظواهر است، می‌گوید:

انما لا تدل عن المنع من العمل بالظواهر الواضحة المعنى بعد الفحص عن نسخها و تخصیصها و ارادة خلاف ظاهرها فی الاخبار. (فرائد الاصول / ۳۵)

یعنی: این اخبار مانع عمل کردن به ظواهری که معنای روشنی دارد، نیست، البته پس از فحص در روایات و اطلاع از این مطلب که آن ظواهر نسخ نشده‌اند، تخصیص نخورده‌اند و اراده خلاف ظاهر از آنها نشده است.

۱. برخی از اخباریان می‌گویند تنها به آیاتی می‌توان عمل کرد که روایتی آن را تأیید کرده باشد. شیخ انصاری - قدس سره - از آنها چنین یاد می‌کند: ذهب جماعة من الاخباریین الی المنع عن العمل بظواهر الكتاب من دون ما یرد التفسیر و کشف المراد عن الحجج المعصومین صلوات الله علیهم. فرائد الاصول / ۳۴

شیخ انصاری - قدس سره - در دنباله می‌گوید: اگر ظواهر با شرط فوق نیز حجیت نداشته باشد، احادیث ائمه اهل بیت نیز حجیت نخواهند داشت، زیرا در روایات نیز به مانند قرآن، ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه وجود دارد. (همان/ ۳۶)

اصولیان برای ائمه اطهار علیهم‌السلام در تفسیر قرآن مقام و منزلت ویژه‌ای قائلند و می‌گویند: فهم المخصوصون بعلم القرآن علی واقعه و حقیقته و لیس لغيرهم فی ذلك نصیب. (البیان/ ۲۶۸) اما در عین حال برای ظواهر قرآن نیز اعتبار قائلاند و می‌گویند: إن القرآن و إن اشتمل علی علم ما كان و ما يكون و كانت معرفة هذا من القرآن مختصة بأهل بیت النبوة من دون رب، ولكن ذلك لا ینافی أن للقرآن ظواهر يفهمها العارف باللغة العربية و اسالیبها، و یتعبد بما یتظهر له بعد الفحص عن القرائن. (همان/ ۲۷۰)

منظور از فحص از قرائن در نظر ایشان آن است که اگر فقیهی می‌خواهد مثلاً به عموم آیه‌ای فتوا دهد، قبل از آن بایستی در سنت و یا احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام فحص و جستجوی اجمالی انجام دهد و ببیند آن عموم تخصیص خورده است یا نه؟

سؤال: آیا علامه طباطبایی پیش از نگارش تفسیر این فحص را انجام داده است؟
پاسخ: علامه طباطبایی قبل از نگارش تفسیر المیزان به تحریر تفسیر روایی "البیان"^۱ اشتغال داشته‌اند و مسلماً روایات تفسیری ائمه اطهار علیهم‌السلام را ملاحظه فرموده و در همین تفسیر المیزان نیز بحثهای روایی گسترده‌ای را مطرح فرموده‌اند. در بیانات شفاهی خود هم بر موضوع ملاحظه روایات قبل از نگارش تفسیر تأکید می‌کردند.

۱. علامه‌ی طباطبایی پیش از تفسیر المیزان به تألیف تفسیر روایی "البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن" اشتغال داشته‌اند. این تفسیر در ۶ مجلد توسط انتشارات "التعارف للمطبوعات" در سال ۱۴۲۷ در بیروت منتشر شده است.

البته اگر در این باب قصوری صورت پذیرفته باشد، ما نیز بدان معترفیم و آن را نقص تفسیر می‌دانیم.

سؤال: در تفسیر میزان عقل و نظریه‌های عقلی و فلسفی از چه جایگاهی برخوردارند و تا چه میزان به آنها اعتماد شده است؟

پاسخ: در باره نظریه‌های فلسفی و تطبیق آنها با آیات قرآن کریم، علامه طباطبایی معتقد است این امری نارواست، زیرا در این کار آراء فلاسفه بر قرآن تحمیل می‌شود، در حالی که ما باید ببینیم مدعای خود قرآن چیست و قرآن در اثبات مدعای خود چه می‌گوید. همو در مقدمه تفسیر می‌نویسد:

اما الفلاسفة فقد عرض لهم ما عرض للمتكلمين من المفسرين... و قد تأولوا الآيات الواردة في حقائق ما وراء الطبيعة و آيات الخلق و حدوث السماوات و الأرض و آيات البرزخ و آيات المعاد، حتى انهم ارتكبوا التأويل في الآيات التي لا تلائم الفرضيات و الأصول الموضوعية. اما در باره حجیت عقل و تدبر در قرآن معتقد است که قرآن با استفهام توییخی کسانی را که در آن تدبر و تعقل نمی‌کنند، سرزنش فرموده است و از جمله فرموده است: أفلا يتدبرون القرآن...

و در مقدمه تفسیر می‌نویسد: إن الله سبحانه لم يبطل حجة العقل في كتابه و كيف يعقل ذلك و حجيته إنما ثبت به و لم يجعل حجة في أقوال اصحابه و التابعين و أنظارهم.

سؤال: آیا علامه طباطبایی، حجیت روایات تفسیری را می‌پذیرد و در تفسیر از آنها استفاده می‌کند؟

پاسخ: آری، علامه طباطبایی برای روایات تفسیری حجیت قائل است و در تفسیر از آن روایات بهره‌مند برده است و به این مطلب در ذیل آیه ۴۴ سوره نحل: و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم، تصریح کرده است. وی می‌نویسد:

و في الآية دلالة على حجة قول النبي ﷺ في بيان الآيات القرآنية و اما ما ذكره بعضهم أن ذلك في غير النص و الظاهر من المتشابهات او فيما يرجع الى اسرار كلام الله و ما فيه من التأويل

فما لا ينبغي أن يصغى اليه.

و در دنباله در حجیت بیان اهل بیت عليهم السلام و صحابه می نویسد:

هذا في نفس بيانه عليه السلام و يلحق به بيان اهل بيته لحديث الثقلين المتواتر و غيره، و اما سائر الامة من الصحابة او التابعين او العلماء فلا حجة لبيانهم لعدم شمول الآية و عدم نص معتمد عليه يعطى حجة ببيانهم على الاطلاق.

البته صاحب الميزان هر روایتی را در تفسیر قرآن حجت نمی داند و روایات متواتر و محفوف به قرائن را در این باب معتبر می خواند و می گوید:

هذا كله في نفس بيانهم المتلقى بالمشافهة، و اما الخبر الحاكى له فما كان منه بيانا متواترا او محفوفاً بقريضة قطعية و ما يلحق به فهو حجة لكونه بيانهم، و اما ما كان مخالفاً للكتاب او غير مخالف لكنه ليس بمتواتر و لا محفوفاً بالقريضة فلا حجة فيه لعدم كونه بيانا في الاول و عدم احراز البيانية في الثاني.

معنای این سخنان آن است که اگر روایت متواتری از معصومین عليهم السلام دلالت کند که عموم و اطلاق و ظاهر و یا حتی نص آیه ای مراد نیست، باید به آن روایت متواتر عمل کرد و از نص و ظاهر و عموم و اطلاق آیه صرف نظر نمود.

ایشان معتقد به حجیت خبر غیر متواتر در تفسیر نیست و در این باره می نویسد:

آنچه اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است این است که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعی حجت است و در غیر آنها - مثل تفسیر - اعتبار ندارد. (قرآن در اسلام ۹۴)

سؤال: می دانیم که در تفاسیر روایی به مصادیق آیات توجه تامی شده است،

اما در تفسیر المیزان کمتر از مصادیق یاد می شود، دلیل این امر چیست؟

پاسخ: البته در تفسیر المیزان کمتر ذکر مصادیق آیات شده است و دلیل آن هم

این است که ایشان ذکر مصادیق را تفسیر نمی دانند. مثلاً در ذیل تفسیر سوره

حمد می نویسد:

عن ابن عباس فی قوله تعالى: اهدنا الصراط المستقیم، قال: قولوا معاشر العباد، أرشدنا إلى حب محمد ﷺ و أهل بيته ﺍﻟﺒﯿﺘﻪ ﺍﻟﯩﺒﺎﺭﻩﺗﯩﻲﻩ . و بعد در دنباله می گوید: این روایات از قبیل جری و ذکر مصداق است.

در باره جری و تطبیق می گویند: مثلاً در آیه یا ایها النفس المطمئنة البته یکی از مصادیق آن پیامبر اکرم است، یکی هم امیر المؤمنین است، و بسیاری دیگر از اولیاء و صلحاء نیز ممکن است مصداق نفس مطمئنه باشند، این را می گویند جاری بودن آیات در بستر زمان. اما آیا ذکر همه این مصادیق در تفسیر لازم است؟ علامه طباطبایی معتقد است که ذکر مصداق صالحان و طالحان جزو تفسیر نیست و در هر عصری می توان آیات را به مصادیق آن تطبیق داد و می نویسد:

و الروایات فی تطبیق الآیات القرآنیة علیهم - علیهم السلام - أو علی أعدائهم - أعنی روایات الجری - کثیرة فی الأبواب المختلفة و ربما تبلغ المثین و نحن بعد هذا التنبیہ العام نترك ایراد أكثرها فی الأبحاث الروائیة لخروجها عن الغرض فی الكتاب، إلا ما تعلق بها غرض فی البحث فلیتذکر. (المیزان ۱/۴۰)

سؤال: غیر از ذکر مصادیق بعضی آیات است که در خصوص ائمه اطهار ﺍﻟﯩﺒﺎﺭﻩﺗﯩﻲﻩ نازل شده است، آیا ذکر آنها نیز لازم نیست؟
پاسخ: در باره عامی که مراد از آن خصوص است، عمل تفاسیر مختلف است، برخی مراد را ذکر کرده اند و برخی هم اشاره ای به آن نداشته اند.

مثلاً در باره آیه "الذین قال لهم الناس" (آل عمران/۱۷۳)، می دانیم که ناس اسم جنس است و چون الف و لام بر سر آن آمده است، افاده عموم می کند، اما مراد از این عام، خصوص است و او شخصی به نام "نعیم بن مسعود اشجعی" بوده است. تفسیر "البرهان" تألیف سیدهاشم بحرانی - که معمولاً مراد از عمومات را ذکر می کند- در این مورد از خصوص یاد نمی کند، ولی در بعضی تفاسیر دیگر که به

اسباب النزول توجه می‌کنند، ذکر داستان آمده است. منظوم این است که ذکر مراد در همه تفاسیر لازم نیست، مثلاً چه کسی انتظار دارد که نام نعیم بن مسعود در کشاف آمده باشد، تفسیر کشاف محسنات بیانی و بدیعی قرآن کریم را ذکر می‌کند و کسی انتظار نقل اسباب النزول از آن را ندارد.

علامه طباطبایی قدس سره با وجود آنکه قصدشان این بوده که آنچه را که از خود قرآن در تفسیر قرآن مستفاد می‌شود ذکر کنند - و این هم در جای خود ارزشمند است - اما در مواردی با استفاده از روایات اسباب النزول به ذکر خصوص مراد از عموم مذکور در آیه پرداخته‌اند و به طور مستوفی از آن بحث کرده‌اند. در زیر نمونه‌ای از آن را ملاحظه فرمایید:

در آیه شریفه "انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت" با وجود آنکه "اهل البیت" عام است ولی می‌فرماید آیه در خصوص خمس طیه است. با عباراتی از قبیل:

و لیس المراد باهل البیت نساء النبی...

او الخطاب لمن و لغيرهن.....

او اهل البیت الحرام و هم المتقون.....

او اهل مسجد رسول الله.....

او اهل بیت النبی و هم الذین یصدق علیهم عرفا اهل بیته من ازواجه و اقربائه و هم آل

عباس و آل عقیل و آل جعفر و آل علی....

و بعد می‌فرماید:

و بهذا الذی تقدم یتأید ما ورد فی اسباب النزول آن الآیه نزلت فی النبی ﷺ و علی و فاطمه و الحسنین علیهم السلام خاصة لا یشارکهم فیها غیرهم.

بعد از آن هم این اختصاص را چنین تأکید می‌کند:

فإن قيل: إن الروایات انما تدل علی شمول الآیه لعلی و فاطمة و الحسنین علیهم السلام و لا ینافی ذلك

شمولها لازواج النبی ﷺ كما یفیده وقوع الآیه فی خطاب سیاق خطابهن.

قلنا: إن كثيرا من هذه الروایات و خاصة ما رویت عن ام سلمة - و فی بیتها الآية - تصریح باختصاصها بهم و عدم شمولها لزوج النبی و سیحیء الروایات و فیها الصحاح. پس بطور خلاصه ذکر خصوص از عموم مذکور در آیه می‌تواند تفسیر باشد، اما معنای این سخن آن نیست که اگر تفسیری آن را ذکر نکرد "ذنب لا یغفر" انجام داده و اگر کسی آن خصوص را ذکر کرد قرآن را به درستی تفسیر کرده است. سؤال: تفاوت تفسیر با تأویل چیست و چرا المیزان فاقد معنای تأویلی آیات است؟

پاسخ: قرآن کریم ظاهری دارد و باطنی، تنزیلی دارد و تأویلی. مثلاً در آیه شریفه إن عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا فی کتاب الله. معنای ظاهر آن این است که ماه‌های سال دوازده ماه است، اما در معنای تأویلی به دوازده "امام" تأویل شده است و می‌گویند معنای تأویلی "شهر" امام است. تفسیر المیزان معنای تنزیلی را بیان می‌کند و تفسیر البرهان معنای تأویلی را. علامه طباطبائی منکر معنای باطنی یا تأویل نیست و می‌گوید اهل بیت عليهم السلام برای هر دو اعتبار قائل بودند. در مقدمه المیزان آمده است:

قد وردت روایات عن النبی صلى الله عليه وآله و ائمة اهل البيت عليهم السلام كقولهم: إن للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا إلى سبعة أبطن أو إلى سبعین بطنا الحدیث. لكنهم: إعتبروا الظهر كما إعتبروا ألبطن، واعتنوا بأمر التنزیل كما اعتنوا بشأن التأویل. سؤال: نظر علامه طباطبائی در باره متشابهات از آیات قرآن چیست و آیا آنها را نیز بدون استمداد از روایات می‌توان تفسیر کرد؟

پاسخ: بطور کلی ایشان معتقد است قرآن کتابی گنگ، مبهم، مرموز و ناقص نیست و با ارجاع متشابهات آیات به محکمت آن، می‌توان از همه آیات بهره‌مند شد و معانی و مقاصد آنها را دریافت و در اثبات این مطلب دلایلی چند را مطرح

می‌کنند:

اولاً: خود قرآن کریم محکمت را "ام الکتاب" نامیده است، یعنی همانگونه که مادر، محل رجوع اطفال و اولاد است، محکمت نیز اصل و اساس کتاب است و با ارجاع متشابهات به آنها می‌توان به معنی و مقصود متشابهات پی برد. چنان که در احادیث هم آمده است: من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم. مثلاً با ارجاع آیه الرحمن علی العرش استوی به آیات لیس کمثله شیء و سایر آیات توحیدی به معنای مقصود پی می‌بریم و متوجه می‌شویم که مقصود از استواء، نشستن روی تخت و کرسی نیست، بلکه مقصود از آن "استیلا" است. تفسیر قرآن به قرآن نیز همین کار را انجام می‌دهد، یعنی کشف معنای متشابهات از محکمت.

ثانیاً: مفهوم محکم و متشابه نسبی است، ممکن است آیه‌ای برای فردی متشابه باشد، اما همان آیه برای عالمان و دانشمندان متشابه نباشد، چنان که در احادیث هم آمده است: المتشابه ما اشته علی جاهله. یعنی مرز معینی بین آیات محکم و متشابه وجود ندارد و هر مسلمانی وظیفه دارد در آیات قرآن تدبر کند و با ارجاع آیات به یکدیگر - که همان روش تفسیر قرآن به قرآن است - دریابد که در آیات قرآن تناقضی وجود ندارد و از معارف و حقایق این کتاب آسمانی بهره‌مند شود. سؤال: روش تفسیر ائمه اطهار علیهم‌السلام در تفسیر چه بوده است و آنان قرآن را چگونه تفسیر فرموده‌اند.

پاسخ: از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده که فرموده‌اند: اذا حدثکم بشیء فاسألونی عنه من کتاب الله. یعنی ائمه علیهم‌السلام در تفسیر قرآن نیز به قرآن استدلال می‌کردند و نه به احادیث پیامبر و سایر امامان و اگر کسی به روش آنان آگاه باشد و از تفسیر آنان بهره‌مند شده باشد، می‌تواند به مانند آنان قرآن را تفسیر کند. علامه طباطبایی

مکرر می‌فرمودند "ما نیز قبل از آنکه به این تفسیر آغاز کنیم یک دوره روایات آن ذوات مقدسه را از مد نظر گذرانیده و از تفسیر آنان بهره‌مند شده و همان‌ها را در این تفسیر آورده‌ایم."

سؤال: مگر "راسخان در علم" کسانی نیستند که به محکم و متشابه آیات قرآن واقفاند و مگر آیه در خصوص اهل بیت نیست و مگر علی ع نفرموده‌اند: این الذین زعموا اثم الراسخون فی العلم دوننا؟

پاسخ: اولاً معنای راسخان در علم "دانشمندان عمیق" است و این واژه در قرآن کریم در معنی دانشمندان یهود و نصاری هم استعمال شده است، چنانکه در سوره نساء آیه ۱۶۲ آمده است: لکن الراسخون فی العلم منهم. صاحب تفسیر المیزان ظاهر تنزیل را باور دارد، همچنان که به باطن و تأویل و مصادیق اتم آن هم مقرر و معترف است.

ثانیاً: اگر راسخان در علم در آیه ۷ سوره آل عمران عطف به الله باشد مسلماً علی ع مصداق اتم این دانشمندان است.

ثالثاً: از فرمایش علی ع در خطبه اشباح چنین مستفاد می‌شود که راسخان در علم دانشمندانی هستند که تفسیر غیب را نمی‌دانند و آن "واو" هم واو استیناف است. ایشان در آن خطبه می‌فرمایند:

و اعلم أن الراسخین فی العلم هم الذین أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب، الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله تعالی إعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما و سمی ترکهم التعمق فیما لم یكلفهم البحث عن کنهه رسوخا.

یعنی: و بدان راسخان در علم کسانی هستند که خدا آنان را با اقرار به آنچه از آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند، از فرو رفتن در اسرار نهانی بی‌نیاز ساخته است و خدا آنان را از این جهت که در برابر آنچه از تفسیر آن بی‌خبرند و

به عجز و نادانی خویش اعتراف دارند، ستوده است و ترک بحث و تعمق در آنچه خدا بر عهده آنان نگذاشته است را "رسوخ در علم" نامیده است.

این حدیث در تفسیر عیاشی نیز نقل گردیده است (ج ۱ ص ۱۶۳) و طباطبایی آن را نقل فرموده و در دنباله می‌نویسد: **إنه عليه السلام أخذ الواو في قوله تعالى و الراسخون في العلم للاستيناف دون العطف كما استظهرناه من الآية.**

یعنی تفسیر ایشان از آیه، مطابق بیان امیر مؤمنان عليه السلام در خطبه اشباح است و اشکالی بر آن وارد نیست.

سؤال: علامه طباطبایی چه بخشهایی از قرآن را بدون استمداد از سنت و روایات قابل تفسیر نمی‌داند؟

پاسخ: همچنان که پیشتر هم گفتیم علامه طباطبایی به عنوان یک عالم اصولی، تفسیر قرآن را پیش از فحص از قرائن و ملاحظه روایات مربوطه جایز نمی‌داند، علاوه بر آن، ایشان بخش‌های چندی از قرآن کریم را - به خصوص - نام می‌برد که بدون استمداد از روایات قابل تفسیر و توضیح نیست، از جمله:

- احکام و عبادات، قصص و تاریخ انبیا، احوال قیامت و معاد که بیشتر آیات قرآن به این مباحث اختصاص دارد. علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه ۷ از سوره آل عمران می‌نویسد: **نعم تفاصيل الاحكام مما لا سبيل الى تلقيه من غير بيان النبي صلى الله عليه وسلم** **كما أرجعها القرآن اليه في قوله تعالى: و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا (الحشر/۷)** و ما في معناه من الآيات، و كذا تفاصيل القصص و المعاد مثلا.

نکته قابل توجه این است که صاحب المیزان عناوین فوق را به عنوان نمونه ذکر فرموده است و همین موارد بخش اعظمی از آیات قرآن را فرا می‌گیرد که برای تبیین آن باید به عترت و سنت رجوع کرد.

- آیات حروف مقطعه از موارد دیگری است که نمی‌توان در تفسیر قرآن به قرآن

معنای محصلی برای آن یافت.

او در ابتدای تفسیر سوره شوری اقوال متعدد تفسیری در معنای این حروف را ذکر می‌کند و سپس می‌نویسد: و الحق أن شيئاً من هذه الاقوال لا تطمئن اليه النفس. و در پایان، پس از بحث و نقد اقوال گفته‌اند: و يستفاد من ذلك أن هذه الحروف رموز بين الله سبحانه و بين رسوله ﷺ خفية عنا فلا سبيل لأفهامنا العادية اليها الا بمقدار أن نستشعر أن بينها و بين المضامين المودعة في السور ارتباطا خاصا. يعنى این حروف رموزی بين خدا و رسول است و حقیقت آن بر ما مخفی است و همین اندازه از قرآن فهمیده می‌شود که ارتباطی بین این حروف و مضامین نهاده شده در سوره‌ها وجود دارد.

در المیزان ذیل آیه الصلاة الوسطی آمده است: از کلام خدای متعال روشن نمی‌شود که مراد از صلاة وسطی چیست؟ و تنها سنت است که آن را تفسیر می‌کند.

و در ذیل آیه الحج أشهر معلومات آمده است: أشهر معلومات عند القوم و قد بينه السنة و هي شوال و ذو القعدة و ذو الحجة - در مورد دابة الارض فرموده است:

و لا نجد في كلامه تعالى ما يصلح لتفسير هذه الآية و أن هذه الدابة التي سيخرجها لهم من الأرض فتكلمهم ما هي؟ و ما صفتها؟ و كيف تخرج؟ و ما ذا تتكلم به؟ بل سياق الآية نعم الدليل على أن القصد إلى الإبهام فهو كلام مرموز فيه.

يعنى سياق آيه دلالت دارد که قصد و غرض آيه این بوده است که "دابة الارض" تفصیل داده نشود و اجمال و ابهام آن باقی ماند.

- و در تفسیر آیه وضو (مانده، ۶) فرموده است: يدلّ على مسح بعض الرأس في الجملة و اما أنّه ائّ بعض من الرأس فمما هو خارج من مدلول الآية و المتكفل لبيانه السنة.

يعنى آيه همین مقدار افاده می‌کند که در وضو باید بخشی از سر را مسح کرد، اما

سنت متکفل بیان این مطلب است که این بخش از سر دقیقاً کجاست.
 - و در تفسیر آیه محاربه در بیان معنای: «ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض» (مائده، ۳۳) می‌گوید: و اما الترتیب او التخییر بین اطراف التردید فأتما یتستفاد احدهما من قرینة خارجیة حالیة او مقالیة فالآیة غیر خالیة عن الاجمال من هذه الجهة و أتما یتنها السنّة.

یعنی آیه مجمل است و سنت معین می‌کند که کیفرهای مذکور جنبه تخییری دارد و یا ترتیبی؟

سؤال: در اینجا با توجه به مطالبی که بیان شد دو اشکال پیش می‌آید، یکی نیازمندی قرآن به احادیث که ظاهراً با مبانی علامه مغایر است و دیگر نامناسب بودن عنوان تفسیر قرآن با قرآن، چون در حقیقت ایشان قرآن را با قرآن و سنت تفسیر کرده‌اند.

پاسخ:

در باره اشکال اول باید عرض کنم که علامه نمی‌گوید قرآن مشتمل بر مجملات نیست، این واضح است که در قرآن مجملات فراوانی وجود دارد و تفصیل و تبیین آنها در سنت آمده است از قبیل احکام صلاة و زکاة و حج و غیره. بحث در این است که آیا کتابی که مشتمل بر مجملات باشد، ناقص و مبهم و مرموز نامیده می‌شود و یا آنکه می‌تواند در نهایت وضوح و گویایی و کمال باشد؟ به عنوان مثال آیا قانون اساسی کشورها که نوعاً مجمل است ناقص و مرموز و مبهم هم هست یا نه؟

شاید اشکال از اینجا ناشی شده باشد که بعضی از اصولیان در تعریف مجمل گفته‌اند: المحمل ما لم تتضح دلالتة یعنی مجمل لفظی است که دلالت آن واضح نباشد، اما تعریف صحیح‌تر آن این است که: المحمل ما یفتقر إلى بیان یعنی مجمل لفظی

است که نیازمند بیان باشد. قرآن کریم گرچه مشتمل بر مجملات است، اما گنگ و نارسا و مبهم نیست.

طباطبایی به عنوان تأیید و تطبیق حدیث زیر را هم از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: فمن زعم أن كتاب الله مبهم فقد هلك و أهلك.

اما در باره اشکال دوم باید بگویم این اشکال تا حدودی وارد است و خود علامه نیز به نیازمندی مفسر به احادیث صحیحه و سنت قطعیه معترف بودند.

اتفاقاً راقم این سطور در گفتگویی با ایشان، پس از آنکه ایشان فرمودند "ما در تألیف المیزان از روایات هم فراوان استفاده کرده‌ایم" پرسیدم پس آیا بهتر نبود نام تفسیر را "المیزان فی تفسیر القرآن بالثقلین" می‌گذاشتید؟^۱

ایشان فرمودند ما با عنایتی این نام را بر گزیدیم، ما می‌خواستیم ثابت کنیم که اگر قرآن را با قرآن تفسیر کنیم به همان حقایقی که نزد ائمه اهل البیت علیهم السلام بوده است خواهیم رسید.

سؤال: در آیه شریفه "بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم" روایات چندی وارد شده است که مراد از "اوتوا العلم" ائمه هدی هستند. اما آقای طباطبایی می‌گویند آیه عام است و مصداق اتم آن ائمه هدی هستند. این چگونه توجیه می‌شود؟

پاسخ: اولاً ظاهر قرآن هم به مانند باطن آن حجت است و ظاهر قرآن می‌گوید دانیان و دانشمندان و نمی‌گویند ائمه هدی.

ثانیاً علامه طباطبایی آیه را به مانند بسیاری از مفسران بزرگ امامیه تفسیر کرده‌اند

۱. راقم این سطور را عقیده بر این است که بهترین تفسیر قرآن آن است که در پرتو خرد و با استمداد از قرآن و عترت - که در حدیث ثقلین هم بدان توصیه شده است - نوشته شده باشد. مقاله‌ای هم از او در سال ۱۳۸۰ با عنوان "تفسیر قرآن در پرتو عترت" منتشر شده است، که طالبین بدان مراجعه خواهند فرمود.

و اگر اشکالی هست، متوجه مفسران عالی مقام امامیه هم هست و به صاحب المیزان اختصاص ندارد. به عنوان نمونه طبرسی که تفسیرش مجمع البیان قریب هزار سال چشم و چراغ امامیه بوده است، می‌نویسد: بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی أن القرآن دلالات و اوضحات فی صدور العلماء و هم النبی ﷺ و المؤمنون به. (طبرسی ۸/۲۸۸)

یا در تفسیر ابو الفتوح رازی که مهمترین و جامع‌ترین تفسیر امامیه به زبان فارسی است، آمده است: فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی در دلهای آنان که ایشان را علم دادند. (ابو الفتوح ۴/۲۴۳)

ثالثاً در زمان پیامبر اکرم که ابزار نگارش از قلم و کاغذ مهیا نبود، قرآن در سینه‌ها نگهداری می‌شد و عالمان قرآن، حافظان قرآن بودند که قرآن را در سینه‌های خود حفظ می‌کردند و برخی از مفسران گفته‌اند مراد حافظان و قاریان است و دیگر کتابهای آسمانی جز از روی نوشته قرائت نمی‌شدند، از همین رو در وصف این امت آمده است: سینه‌های ایشان انجیل‌های ایشان است. (نیشابوری ۵/۳۹ / ۱۴۱۳)

خطبه‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز پیش از آنکه در دفتر و کتاب ثبت و ضبط شود، در سینه‌های شیعیان و حافظان آن نقش بسته است. رابعاً قول دیگری می‌گوید مرجع ضمیر در بل هو پیامبر اکرم است که در آیه قبل از او یاد شده است و می‌گویند هو کنایه عن النبی ﷺ ای انه فی کونه امیا لا یقرأ و لا یکتب آیات بینات فی صدور العلماء من اهل الکتاب لأنه منعت فی کتبهم بهذه الصفة. (مجمع البیان ۸/۲۸۸)

صاحب المیزان هم پس از نقل روایتی که می‌گوید: "اوتوا العلم" هم الأئمة، می‌نویسد: و هو من الجری بمعنی انطباق الآیة علی اکمل المصادیق. (المیزان ۱۶/۱۴۹)

آیا این تفسیر اشکال دارد؟

در روایات آمده است:

روزی پیامبر اکرم به عبدالله بن مسعود فرمودند: عبدالله برایم قرآن بخوان. عبدالله شروع کرد از ابتدای سوره نساء تا رسید به آیه "فكيف اذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا" - آیه ۴۱- در این هنگام پیامبر اکرم به شدت منقلب شدند، گریستند و گفتند عبدالله بس است دیگر!

حالا ما می‌گوییم این عبدالله قرآن را از بر دارد و آیات قرآن را در سینه دارد و از مصادیق اوتوا العلم است، شما می‌گویید نیست؟^۱

سؤال: بطور کلی ارزیابی شما از تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی چیست و تا چه حد آن را موفق می‌دانید؟

پاسخ: در اینجا لازم است به چند نکته اشاره شود:

۱- تلاش علامه طباطبایی در نشان دادن اینکه قرآن تا چه اندازه خود را تفسیر می‌کند، ستودنی است.

۲- بخش قابل توجهی از قرآن که شامل موضوعاتی از قبیل احکام عملی و قصص انبیا و احوال معاد است، با استناد قرآن تفسیر نمی‌شود و چنان که مؤلف تفسیر خود می‌گوید بایستی در تفسیر آن به روایات و سنت مراجعه کرد.

۳- قرآن کریم را - همچنان که اصولیان هم گفته‌اند- نمی‌توان پیش از فحص از روایات تفسیر کرد و ما برای قرآن و روایات "حجیت جمعیه" قائلیم، یعنی قرآن با قرائت و تعلیم و تبیین پیامبر اکرم و اهل بیت او حجت است چنان که در حدیث متواتر ثقلین هم بر این موضوع تأکید شده است.

۱. در متون روایی آمده است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "اقْرَأْ عَلَيَّ" فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ اقْرَأْ عَلَيَّ وَعَلَيْكَ وَأَنْزَلَ قَالَ: "نَعَمْ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي" فَقَرَأَتْ سُورَةَ النَّسَاءِ حَتَّى أَتَيْتُ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا فَقَالَ: "حَسْبُكَ الْآنَ" فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذَرِفَانِ.

اما در تفسیر المیزان برای هر یک از آن دو، حجیت استقلالی قائل شده و پس از بحث از مدلول حدیث ثقلین می‌گویند: فللقرآن الدلالة على معانيه و الكشف عن المعارف الالهيه، و لأهل البيت الدلالة على الطريق و هداية الناس الى اغراضه و مقاصده. (الميزان ۳/۸۹)

۴- به عقیده ما علامه طباطبایی قرآن را با استمداد از قرآن و روایات پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر کرده‌اند، از قرآن کریم و سیاق آیات استفادۀ حداکثری کرده‌اند و از روایات هم در حد امکان و لزوم بهره برده‌اند، اما نام تفسیر را - همانطور که پیشتر آوردیم - تفسیر قرآن به قرآن نهادند، تا همه امت اسلامی از آن بهره‌مند شوند.

۵- علامه طباطبایی ائمه طاهرين علیهم‌السلام را معلمان و مفسران بی‌همتای قرآن کریم می‌داند و در شأن آن ذوات مقدسه می‌گوید:

إن من البين.. أن النبي الكريم هو الذي خصه الله ببيان ما انزل إلى الناس من ربهم و تعليمه كما قال عز من قائل: (لتبين للناس ما أنزل إليهم من ربهم) و قال: (و يعلمهم الكتاب و الحكمة) و أن الطاهرين من أهل بيته هم الذين قارنهم النبي صلى الله عليه وآله بكتاب الله فسماهم الثقلين و أوقفهم موقف البيان و التعليم و أمر بالتمسك بهم و أخذ الكتاب عنهم، فهم الهداة يهدى الله بهم لنوره من يشاء و هم المعلمون القائمون بتعليم ما فيه من حقائق المعارف و شرائع الدين. (طباطبایی مقدمه بر تفسیر عیاشی)

علامه طباطبایی در تفسیر آیه لا یمسه الا المطهرون می‌گوید: هیچ کس به حقیقت قرآن دسترسی ندارد و آن را مس نمی‌کند و با آن تماس ندارد، به جز ائمه اطهار علیهم‌السلام. او معتقد است مطهرون و پاکانی که در این آیه از آنها یاد می‌شود همان‌ها هستند که در آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیراً، از آنها یاد شده است (مراجعه شود به قرآن در اسلام / معنای تأویل در عرف قرآن چیست ص ۶۰ الی ۶۴)، و با این بیان به صراحت اعلام می‌کند که هیچ کس را در عالم هم شأن آن

ذوات مقدسه در فهم مرادات آیات قرآن و دستیابی به حقایق آن نمی‌داند. آری این است اعتقاد علامه طباطبایی به شأن تعلیمی و تفسیری ائمه اطهار علیهم‌السلام. خداوند او را با اجداد طاهرینش محشور بگرداند. بمنه و کرمه.

نتایج

- از این مقاله که حاصل بررسی تفسیر المیزان و کتاب قرآن در اسلام و مذاکرات شفاهی با علامه طباطبایی است، نتایج زیرین حاصل می‌شود:
- ۱- قرآن کتابی گنگ و مرموز نیست و به روشنی مقاصد خود را بازگو کرده است.
 - ۲- قرآن ما را به تفکر و تدبر در آیات و مضامینش فرا خوانده است.
 - ۳- قرآن را می‌توان به مدد سیاق و آیات دیگر آن تفسیر کرد.
 - ۴- حجیت ظواهر قرآن، اصلی مسلم نزد علمای اصولی است و پس از فحص از قرائن، می‌توان آیات آن را تفسیر کرد.
 - ۵- المیزان معانی تنزیلی آیات را بیان می‌کند و متکفل معانی تأویلی و باطنی قرآن نیست.
 - ۶- ذکر مصادیق آیات و تطبیق آن با مصادیق از وظایف مفسر نیست.
 - ۷- با ارجاع آیات متشابه به آیات محکم می‌توان به معانی آنها واقف شد و مقصود از تفسیر قرآن به قرآن نیز همین امر است.
 - ۸- تفسیر قرآن به قرآن روش تفسیری ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده است.
 - ۹- علامه طباطبایی پیش از نگارش تفسیر، روایات وارده از آن ذوات مقدسه را ملاحظه کرده و از شیوه و تفسیر آنان بهره‌مند شده و آنها را در تفسیر خود آورده است.
 - ۱۰- صاحب المیزان، تفسیر بخش‌هایی از قرآن را نیازمند سنت و عترت می‌داند،

که از جمله آن بخش‌ها: آیات احکام، جزئیات قصص، احوال معاد و معانی حروف مقطعه را می‌توان نام برد.

۱۱- علامه طباطبایی گرچه - در گفتار- قرآن را نیاز مند تبیین غیر قرآن نمی‌داند، اما - در عمل - تفسیر قرآن را نیازمند معلمین حقیقی آن، یعنی پیامبر اکرم و ائمه اطهار می‌داند.

۱۲- علامه طباطبایی با عنایتی نام "المیزان فی تفسیر القرآن بالقرآن" را برگزیده است، او می‌خواسته ثابت کند که اگر قرآن را به دور از گرایش‌های مذهبی تفسیر کنیم، به همان حقایقی دست می‌یابیم که نزد ائمه اهل البيت علیهم‌السلام بوده است.

منابع

- قرآن کریم
نهج البلاغه
- المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبایی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۹ق.
- قرآن در اسلام، محمدحسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۹۱.
- الطباطبایی و منهجه فی تفسیره المیزان، علی الوسی، منظمه الاعلام الاسلامی، تهران، ۱۴۰۵ق.
- أصول الفقه، محمدرضا مظفر، دار النعمان، نجف، ۱۳۸۶.
- مجمع البیان فضل بن حسن طبرسی، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ق.
- روض الجنان، شیخ ابوالفتوح رازی، کتابخانه نجفی مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق.
- البرهان فی تفسیر القرآن سیدهاشم بحرانی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۵ق.
- الصادفی، فیض کاشانی، المکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۳ق.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰ق.
- البیان فی تفسیر القرآن، سید ابو القاسم الخویی، مؤسسه احیای آثار خویی، قم، ۱۴۳۰ق.
- البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن، محمدحسین طباطبایی، التعارف للمطبوعات بیروت، ۱۴۲۷ق.
- مقدمه فی اصول التفسیر، تقی الدین، ابن تیمیه، المکتبه الوقفیه، ۱۹۷۲ م.
- عمده التفسیر، اسماعیل بن عمر معروف به ابن کثیر، المکتبه الوقفیه، ۲۰۰۵ م.

الاتقان، جلال الدین سیوطی، منشورات الرضی، تهران، ۱۳۶۳.
اسباب النزول، علی بن احمد واحدی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۱ م.
فرائد الأصول، شیخ مرتضی انصاری، رحلی، مؤسسہ مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
تفسیر قرآن در پرتو ثقلین، منصور پهلوان، سفینه علوی، مؤسسہ فرهنگی انتشاراتی آمه، تهران، ۱۳۸۰.



نقدی بر مبانی و یافته‌های احمد صبحی منصور در باب قرآن و سنت - محمود قربانلو
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال پانزدهم، شماره ۵۷ «ویژه قرآن‌بسندگی»، زمستان ۱۳۹۶، ص ۳۴-۶۱

نقدی بر مبانی و یافته‌های احمد صبحی منصور در باب قرآن و سنت

محمود قربانلو*

چکیده: احمد صبحی منصور - که نماد جریان قرآنیون و سنت ستیزی در مصر است - در دو کتاب «القرآن و کفی مصدرًا للتشريع الاسلامی» و «الصلاة بين القرآن الكريم و المسلمین» می‌کوشد تا استدلال‌هایی برای مبنا و بنای خود فراهم سازد؛ سه مبنا و وی به ترتیب ذیل است. ۱) قرآن تنها منبع و مصدر تشريع اسلامی است. ۲) بین نبی و رسول به عناوین شخصیت حقیقی و حقوقی تفاوت دارد و فقط از عنوان رسول تبعیت و پیروی واجب است، نه از نبی که شخصیت حقیقی است. ۳) پیامبر و صحابه دستور به منع کتابت داده‌اند، بنابراین چیزی به عنوان حدیث (سنت) حجیت ندارد. از این رو وی در توجیه عدم ذکر کیفیات تعداد رکعات نماز در قرآن و نیز عدم ذکر جزئیات دیگر موضوعات احکام مانند حج و غیر آن استدلال‌هایی آورده‌اند که منجر به ردّ سنت برگرفته از معصوم می‌گردد.

نگارنده در این گفتار، دیدگاه‌های او را بر اساس نوشتارهایش بیان می‌دارد و کلام او را در دو مورد (مبنا و بنا) بررسی می‌کند. منصور کفایت قرآن را بر دو آیه مبتنی می‌داند: انعام ۳۸ و نحل ۸۹. در این مقاله روشن می‌شود که عبارت «من شیء» و «کل شیء» به معنای «عموم اضافی» است نه «عام حقیقی». بعلاوه قرآن شأن تبیین آیات و تعلیم کتاب را برای پیامبر قائل شده است. مبانی دیگر منصور، فرق نبی و رسول از دیدگاه قرآن و حیطة اطاعت از پیامبر است که نگارنده بر اساس قرآن به آنها پاسخ می‌دهد. منصور سنت را نقیض قرآن می‌داند و به اخبار نهی پیامبر از کتابت حدیث استناد می‌کند. در این مقاله روشن شده که بناهای ساخته شده توسط منصور با مبناهای او تضاد جدی دارد.